Archive of SID

مثلث رشد اقتصادی، اعتلای فرهنگی و عدالت اجتماعی

دکتر فریبرز رئیس دانا*

امروزه کاملاً ناممکن است که برای مقوله‌های اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، برنامه‌ها و سیاست‌های جداگانه تدوین کرد و برای هر یک هدف‌های رشد و پیشرفت در نظر گرفت. رشد اقتصادی تنها موردی است که ممکن است تا حد معینی بتوان به آن دست یافت، اما پس از آن ناموزنی‌های اجتماعی، آسیب‌های اجتماعی، عقب ماندگی‌های فرهنگی و انواع ناموزونیها مانع رشد می‌شود. از طرف دیگر، رشد اقتصادی برای تداوم و استمرار به حضور انسانهای سالم، آگاه، آزاد، و به یک نظام سیاسی دموکراتیک احتیاج دارد. چنین دستاوردهایی در واقع مجموعاً برنامه‌ها و سیاست‌های توسعه اجتماعی را می‌سازند. از طرف دیگر، ارتقای فرهنگی در یک جامعه لزوماً به معنای پذیرش راه‌ها، روش‌ها و ایدئولوژیهای معین غربی، مبتنی بر انباشت سرمایه در چارچوب نظام لیبرال دموکراسی و نظام بازار نیست. رابطه آمازی ساده و سطحی بین مدرنیزاسیون و رشد، هرگز بیانگر ضرورت قطعی نظام لیبرال دموکراسی برای رشد و توسعه نیست. ارتقای فرهنگی می‌تواند با تدوین ایدئولوژی‌های مشخص جامع و با مشارکت، عدالت و همسازی‌ها به جای قبول ناموزونیها، همساز باشد. توسعه اجتماعی وقتی به حوزه‌های عدالت، تامین اجتماعی و مشارکت اجتماعی راه می‌یابد، راه را برای توسعه فرهنگی مستقل هموار می‌کند. رشد مادی بی توجه به عدالت و دموکراتیسم، رشدی ناپایدار و معطوف به توزیع نابرابر و آسیب‌رسان به ثروت و درآمد است که خود تلقی کاملی از توسعه انسانی و همگانی به دست نمی‌دهد. تحولات تاریخی نشان می‌دهند که هم پیوندی میان مقوله‌ها همیشه وجود داشته، گر چه ناشناخته مانده است. این هم پیوندی هیچ‌گاه از تعارض‌ها و تضادهای درونی جدا نبوده، ولی با همین نیروی تعارض نیز جلو آمده است. اما سلطه

* دکترای اقتصاد

www.SID.ir

Archive of SID

اندیشه رشد مادی و ایدئولوژی بورژوازی که صرفاً بر اصل حداکثر سود، بی توجه به توسعه اجتماعی و رشد مبتنی است نمی‌تواند این هم پیوندی را در این مرحلهٔ تاریخی بهینه سازی کند. مداخله‌های خردمندانه، مشارکت مردمی و عدالت اجتماعی در چارچوب ظرفیتهای تاریخی برای این توسعهٔ همه جانبه ضروری است.

چارچوب ارتباطی

بحث درباره مفهوم توسعه و مفهوم فرهنگ، یعنی دو مفهومی راکه به طور جدی منشا تشکیل مکتب‌ها و نظرگاه‌های متفاوت بوده‌اند، کنار می‌گذارم و خود را به یک عنصر مشترک بین این دو مفهوم مربوط می‌کنم. این عنصر در دانش مردم‌شناسی شناخته شده است و جای گاهی دارد، اما در رشتهٔ توسعهٔ اقتصادی نه. استفاده از آن در بحث عام توسعهٔ اجتماعی - اقتصادی، در اینجا، برای نخستین بار صورت می‌گیرد. برای آنکه گمراه کننده نباشد، نخست مفهومی مشخص‌تر و روشن‌تر از آن را مطرح می‌کنم. این عنصر به طور کلی در اصطلاح "Repertoire" خلاصه می‌شود. یک معنای این اصطلاح مجموعه و فهرست و مخزنی از دانسته‌ها و داشته‌های ذهنی - رفتاری است که می‌توانند تکرار شوند، به نمایش در آیند یا به نوعی دلالت شوند. شاید معنای دیگر آن «مخزن نمایش نامه‌ها» باشد. اگر این مخزن بتواند با شیوه‌های اجتماعی (و نه از طریق کنش‌های ژنتیکی) به عمل در آید، در آن صورت به «مفهومی مشترک» از «فرهنگ» و «توسعه» نزدیک می‌شود. از حیث اجتماعی، همهٔ این موجودیت نمایش نامه‌های انسانی یا بهتر بگوییم فهرست طولانی دانسته‌ها و داشته‌ها از طریق یادگیری گرد می‌آید و یادگیری نیز طی فرایندهایی متنوع و پیچیده تحقق می‌پذیرد.

یادگیری ارادی، با انواع یادگیری عادتی، خودبخودی و سنتی تفاوت دارد. این یادگیری متکی به پژوهش و کنجکاوی سازمان یافتهٔ انسانی که در جست و جوی سطح و ساختار دیگری از زندگی (که معمولاً سطح و ساختار برتر معرفی می‌شود، اما ممکن است مانند نمونهٔ رشد دانش تسلیحاتی اساساً مخرب باشد) بر می‌آید. حتی در جامعه، این بخش از یادگیری و انتقال اطلاعات، در مقایسه با یادگیری‌های تکراری در کل "Repertoir"، سهم جدی و مهمی برعهده می‌گیرد. جامعه با این گونه یادگیری به سمت پیشرفت‌های مادی و نفوذ ارادی به طبیعت و

www.SID.ir

Archive of SID

محیط و رشد هم افزای مخزن دانشی خود حرکت می‌کند. این، مفهومی عام از فرایند توسعه است؛ گرچه ممکن است لزوماً نتیجهٔ نهایی آن نباشد. اما در مفهوم مشخص‌تر، حذف بازدارنده‌ها و دستیابی به هدف‌های مشخص و رسیدن به سطوحی که یا تجربه شده یا قابل تحقق تشخیص داده می‌شوند، در دستور کار قرار می‌گیرد: پژوهش، یادگیری، کنش، تجربه، آزمون و خطا و بازآموزی، دست کاری در محیط، رشد مخزن علمی در کل مجموعهٔ نمایش‌ها و بالاخره ارتقای مادی و معنوی.

کنش اجتماعی انسان، در جهت تقویت مخزن و کارکردهای آن، ویژگی دیگری نیز دارد. به این ترتیب که بالقوه و بالفعل، روحیهٔ فرار و فرهنگ ناپذیری، مستقیم و نامستقیم، در برابر سایر فرهنگ‌ها برقرار است، که نقطه مقابل آن می‌تواند دل سپردن مطلق به فرهنگ‌های جوامعی باشد که از بالاترین درجهٔ قدرت و استیلای جهانی برخوردارند. همچنین، عادت به روی گرداندن و نادیده گرفتن دانش و تجربه و شیوه‌های زیست در دنیای پیشرفتهٔ خارج است که این نقطهٔ مقابل آن محافظه کاری مطلق، در مواجهه با راه و روش‌هایِ عادت شده است. بدین سان وقتی مسالهٔ عام توسعه مطرح می‌شود، چگونگی کارکرد و محتوای آن مجموعهٔ نمایشی نیز، در جهت پیمودن گام‌های موثر مادی، با اهمیت زیاد خود را در بحث می‌گنجاند.

بحث مشخص‌تری را در این باره مطرح می‌کنم. گاه گفته می‌شود که رفتارهای یادگیری شده‌ای که به طور اجتماعی قابل انتقال هستند، در تحلیل نهایی، فردی می‌شوند. این رفتارها می‌توانند سنتی، بازدارنده و موکول به رشد نایافتگی فرد، یا با پذیرش انفعالی برخی نتایج پیشرفت‌های مادی جهان خارج، یا برعکس نو و مبتنی بر رشد و پیشرفت مادی هر عضو یا هر فرد مجموعهٔ فرهنگی باشند. اگر این نظر را عمیقاً و با تمام نتایج آن بپذیریم، آن گاه راه و روش‌های توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی نمی‌تواند مورد و اهمیت پیدا کند؛ زیرا موضوع به این خلاصه می‌شود که آیا فرهنگ فرد فرد مردم با رشد و پیشرفت پیوند ضروری دارد یا خیر؟ اگر بلی، پس رشد هم هست و اگر خیر، رشدی در کار نیست. این پیوند نیز در دیدگاه یاد شده، امری نیست که با سامان دهی اجتماعی و دست کاری مقدماتی در نیروهایِ مادی به دست آید؛ بل امری است مربوط به آمادگی فردی. در یک کلام، بنا به این دیدگاه، فرهنگ در نقش فرد متجلی

www.SID.ir

Archive of SID

می‌شود، حتی وقتی پای رفتار اجتماعی در میان باشد. به این ترتیب اقدام‌ها و مداخله‌ها و سیاست‌گزاری‌های اداری، چون در حوزه «توسعه» قرار می‌گیرند، باطل هستند.

اما، برعکس کسانی هم ممکن است بگویند، رفتارهای پیشرفت جویانه یا به تعبیری «نو شدن ذهن»، صرف نظر از آنکه می‌تواند در راستاها و به معناهای متفاوت تعریف شود، خود موکول به تغییراتی در سایر بخش‌های جامعه است. پس در آن صورت از طریق طرح‌ها و برنامه‌ها و سیاست‌ها و کنش‌های جمعی و آگاهانه و رهبری شده تحقق می‌یابد. بنابراین دیدگاه توسعه با فرهنگ «ارتباط» برقرار می‌کند. حتی ممکن است نظرگاهی تندتر نیز بر آن باشد که اساساً بدون پیشرفت‌های مادی مقدماتی، حتی فکر رسیدن به انسان متحول و نو شده، خیال خواهد بود. شاید این نیز، دست‌کم متضمن بخشی از حقیقت باشد. جنبه دیگری از این دیدگاه می‌تواند بر آن باشد که پیش از هر چیز می‌باید آماج تحول فرهنگی را روشن کرد؛ زیرا آماجی یگانه، آن طور که معمولاً طرفداران نظریه مطلق‌گرای فرهنگی عنوان می‌کنند، وجود ندارد.

صرف‌نظر از این جنبه که خود تا حدی انتزاعی است، موضوع، ما را به نظریه مقدم بودن فردیت و تجددگرایی فردی بر هر نوع وظیفه اقتصادی و اجتماعی ممکن، رهنمون می‌شود. و آن اینکه به رغم ظاهر بی طرفانه نظریه مزبور، با کمی ژرفانگری شگفت زده می‌شویم از اینکه می‌بینیم آنان از نوگرایی و تحول فرهنگی و انسان صنعتی، واقعاً معنایی خاص از میان چندین مفهوم جدی و قابل بحث را در سر می‌پرورانند. این معنا بیشتر در فرهنگ و اقتصاد بازار رقابتی اواخر قرن نوزدهم متجلی می‌شود. آنان برای گریز از فرهنگ کهنه و ناپیشرفت جویانه، شیوه‌ای خاص، در واقع رفتار فرهنگی خاصی را توصیه می‌کنند. از جمله اینکه کنش‌ها برای نفی سلطهٔ طبقاتی و مدارهای فعالیت اقتصادی ناکارآمد و توزیع درآمد ناهنجار به شدت رد می‌شود، اما رقابت جویی فردی شبه گلادیاتوری، چه در انجمن دوستی چه در محل کار، چه در بازار و چه در مبادلات جهانی بسیار مثبت تلقی می‌شود. نیز، ابتکار عمل برای تغییر ساختارهای موجود، چه از سوی مردم عادی، چه از سوی رهبران فکری و روشنفکران و کارشناسان و پژوهشگران نوعی التقاط، نادانی، عوام فریبی یا عوام‌زدگی معرفی می‌گردد، مگر آنکه در راستای همان تحول فردگرایانه صورت پذیرد.

www.SID.ir

Archive of SID

دیدگاه مورد بحث، به بهانهٔ وجود رفتار گریزگرانه افراد و گروه‌های اجتماعی محافظه‌کار، از تجربه و دانش فرهنگ‌های غیر خودی، (که در واقع نه نشانی از بالندگی دارد و نه اثری از گسترش و فراگیری)، هر نوع درس آموزی از تجربه‌های جامعه خودی و هر تلاش برای ایجاد زنجیرهٔ تجربی - علمی را در درون Repertoir نفی و به جای آن آموزه‌های ویژه‌ای را از مجموعه آموزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جهان صنعتی توصیه می‌کنند، بی آنکه بتوانند منطقی و کاربردی بودن آن را در جهان کم توسعه به اثبات برسانند. پژوهش‌ها و بررسی‌های نظری و کاربردی در حوزه مسایل اقتصادی و اجتماعی کشور، ارزیابی جدی نمی‌شوند و به عنوان پایه‌ای برای نقد، تحلیل و تکمیل مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، اما منابع خارجی به طور صوری و با نوعی تفاخر مورد اشاره واقع می‌شوند. بدین سان این گونه افراط کاری کمک می‌کند تا یادگیری‌ها و راه یابی‌های ارادی علمی و موثر و رشد خواهانه در Repertoir جا نگیرد. همین دست آویزی می‌شود برای بی اعتنایی بیشتر به دانش درون‌زا و تحقیر مداوم آن در برابر دانش بیرونی. تجدد خواهان فردی، به گمان من، به این دور گردشی، نیروی چرخشی می‌دهند.*

بحث و سابقه در ایران

می‌توانم نمونه‌های زیاد و جالبی را درباره حضور یک پندار جاری در جامعه خودمان که بر ضرورت تغییر در نحوه تفکر و تلقی مردمان سرزمین در راستایی معین، بدون هیچ ضرورت تحول اقتصادی، پافشاری می‌کند و آن را تنها راه پیش رو می‌شناسد ارایه کنم. از چند سال پیش بحث‌هایی برای یافتن موانع توسعه در ایران، در سطحی گسترده، در گرفته است. از جمله در تابستان ۱۳۷۰، طی سمیناری، نتایج آن طرح ارایه شد. گویا یکی از ناکامی‌های عنوان شده این طرح آن بود که از هفت عنوان اصلی و چهل عنوان فرعی تعیین شده، فقط در مورد بیست عنوان

* در واقع کاسته شدن ارزش رشد درون‌زا، یکی از اصلی‌ترین موانع بر سر راه یادگیری و پذیرش موثر دانش بشری و دانش جهانی است.

www.SID.ir

Archive of SID

پژوهش صورت گرفت. عدم همکاری استادان، دلیل این ناکامی اعلام شد. اما حرفی به میان نیامد که چرا در همه این حوزه‌ها صاحب‌نظران دیدگاه ویژه‌ای را که با تبلیغات وسیع آن زمانه (یعنی تبلیغات برای واگذارکردن هر چیز به رقابت و بازار و حذف مسئولیت توسعه اجتماعی و اقتصادی دولت و ضرورت تضمین برقراری عدالت اجتماعی) سازگار بود، ارائه ندادند. این تنها مورد نیست. ده‌ها نمونه دیگر می‌توان ذکر کرد که در آن کار تحقیق و تشکیل سمینار و کنفرانس و همانند آنها فقط برای پیش بردن روش، سیاست و مشی خاصی گذرا و بیرون آمده از منزل و دفتر یک گروه خاص که منافع بوروکراتیک - اقتصادی و موقعیت خود را به بیشترین و وخیم‌ترین شکل می‌پایند، بوده است؛ به آن نحو که منافع اجتماعی و ضرورت‌های رشد و توسعه ملی مردمی و توجه به قوانین و موازین علمی، به کلی به محاق می‌رود. چند نمونه را می‌توان برشمرد:

سومین کنفرانس برنامه ریزی و توسعه (موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی و توسعه تهران، ۱۳۷۳)، سمینار برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی (دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۳)، سومین و چهارمین کنگره تامین اجتماعی (موسسه پژوهش تامین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۴ و ۱۳۷۵)، سمینار فقرزدایی (سازمان برنامه و بودجه، تهران، ۱۳۷۵)، اولین سمینار توسعه صادرات، صادرات غیر نفتی (اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تبریز، ۱۳۷۵، ۱۳۸۰) و سمینار توسعه مسکن (سازمان ملی زمین و مسکن، تهران، ۱۳۷۴ و کنفرانس ملی انرژی (سالهای ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰). این کنفرانس‌ها و سمینارها نمونه‌های عالی گردهم آیی علمی برای ناشنیده گذاشتن پژوهش‌های دگراندیش یا پژوهش‌های ناخودی و بیرون از خط باریک گروه‌های خاص بودند.

باری، چنین است که اگر ضرورت دست کشیدن از عادت‌ها و رفتارهای موجود، آغازگاهی برای تحول به سمت پیشرفت به حساب آید، طبعاً قبول اجباری گونه‌ای خاص از تفکر، آن هم مربوط به قرن نوزدهم اروپا، می‌تواند مانع حرکت باشد. برعکس، از آن جهت می‌باید از باورهای تعصب‌آمیز دست کشید، که کل شیوه تعصب و حذف کامل دیگران با فرایندهای پیشرفت انسانی سازگار نیست، و نه اینکه باید آن را به نفع یک باور تعصب آلود دیگر

www.SID.ir

Archive of SID

کنار گذاشت. پس وقتی تحقیق در کشف موانع توسعه، پیش از هر چیز راه را به هر شکل بر تحقیق همه سویه و آزاد می‌بندد، خود یک مانع توسعه محسوب می‌شود. من این مقدمه را بدون انکار ارزش‌های نهفته در انواع پژوهش‌های اجتماعی و به عنوان یک واقعیت کلی، بیان کردم.

جنبهٔ دیگری از جناح بندی (چه در آن گونه همایش‌های یاد شده و چه در میان سایر کارشناسان و پژوهشگران بحث توسعه) از سوی طرفداران تجارت آزاد، حذف برنامه ریزی و عدم مداخله در امور اقتصادی به خصوص در امر توزیع دارایی و ثروت مطرح می‌شود. در دورهٔ هشت ساله سیاست تعدیل ساختاری و در پنج سال اخیر نیز (با جزیی انتقاد و اصلاحاتی در آن) سیاست این سیاست‌ها به عنوان نسخه معجزه آسای درمانگاه اقتصادی بانک جهانی برای پیشرفت در ایران (مانند سایر ملل کم توسعه)، تبلیغ می‌شود. این سیاست‌ها در حوزه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی، البته طرفداران و توجیه گران خود را دارد، ولی در اصل، موضوع به پدیده راست جدید، که از دههٔ هشتاد به رهبری دستگاه‌های دولتی راست گرای افراطی ریگان و تاچر مطرح شد، مربوط می‌شود. در ایران بحث‌هایی از قبیل بی معنا بودن سیاست‌های ارادی برای توسعه، ناعلمی بودن یا احساساتی بودن بحث عدالت اجتماعی، ضرورت تبدیل تمامی تلقی مردم به نوعی تلقی غربی و نظایر آن، با چند سال تاخیر، چند سال پس از انقلاب اسلامی، به میدان آمده‌اند.

به هر حال نظریه مقدم بودن تجددگرایی لیبرالی، در کشاکش راه‌ها و تدبیر جویی‌ها و شناخت‌های موانع توسعه، همان بحث قدیمی «تجدد» به عنوان تنها راه توسعه را که به عنصر اصلاحات امیرکبیر برمی‌گردد، مطرح کرده است.* به این ترتیب به زعم باورداران این نظر،

* در این باره به کتاب معروف امیرکبیر و ایران نوشته آدمیت مراجعه کنید. اما این نظر نیز، شنیدنی است. یکی از تاریخ پژوهان بنام فرزام اجلالی در مقاله‌ای تحت عنوان از تحریف تا واقعیت نوشته است که نباید در بزرگ کردن شخصیت و دانش امیرکبیر در زمینه اطلاعات و نوسازی و مسئولیت تاریخی برای نجات میهن دچار اغراق شویم. این شخصیت سازی از نظر نویسنده به تبع «دشمن دشمن من، دوست من است» از سوی رضا شاه و

www.SID.ir

Archive of SID

توسعه اقتصادی و اجتماعی مفهومی بی معنا و غیر علمی است و رواج آن نیز تاکنون باعث عقب ماندگی شده است. آنچه ملت لازم دارد، تجدد است به معنای خاص؛ آن چنان که گویا حتی الگوهای مدرنیزاسیون پیش از انقلاب نیز در آن جا نمی‌گیرد. این وضعیت عبارت است از آماده شدن روحی و ذهنی مردم برای گذار از یک مسیر مشخص اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که غرب صنعتی پیموده است. نهایت اینکه گویا همین آمادگی است که بقیه کارها مانند انباشت سرمایه، روابط بین‌المللی مفید و موثر، بازارهای کارآمد، بهره‌برداری بهینه از منابع، افزایش دانش و بهداشت همگانی و نظایر آن را انجام می‌دهد و جز آن نیز راه دیگری ندارد. از همه مهمتر اینکه، این تجدد، ملت را به مسیری می‌کشاند که در آن جز پیشرفت وجود ندارد و در این راه

دوره تجدد او شروع شد و ادامه یافت زیرا آنان ضد قاجار بودند. پرسش این است که اگر چنین است، چرا آنها همه شخصیت‌های ضد قاجار را مورد حمایت قرار ندارند و شمار زیادی از نیروهای مترقی را زندان و تبعید کردند یا کشتند (فرخی یزدی، مدرس، مصدق...) نویسنده می‌گوید اختلاف ناصرالدین شاه با امیرکبیر اختلاف یک صاحب قدرت سنتی و قبیله‌ای با یک فرد متجدد و شهرنشین بود. بسیار خوب این گفته چیزی را تعیین نمی‌کند و هرگز بیانگر «اغراق در شخصیت امیرکبیر» نیست. شاید همین اختلاف نشان سمت‌گیری ریشه‌ای امیر به سمت اصلاحات و رهایی ملّی بوده است. وانگهی چرا این اختلاف را ناصرالدین شاه با میرزا آقاخان نوری و امین السلطان و امثال آنها نداشت؟ به نظر من زیرا آنها در شبکه فساد و قلدری و وابستگی و سرکوب شریک و همدست شاه بودند. در واقع امیرکبیر، صرفنظر از اشتباهها یا کژرویهایی در زمینه برخورد با مخالفان، یک شخصیت ممتاز و نماینده جنبش ترقی خواهی نخستین در ایران بود. پژوهشگر دیگری بنام غلامرضا سالار بهزادی، به اسناد تاریخی، بررسی‌ها و استدلال‌های محکمی استناد می‌کند که در آن از نقش میهن دوستانه، استقلال طلبانه و ترقی خواهانه عمیق و ریشه‌ای امیرکبیر سخن به میان می‌آید. او به اثبات می‌رساند که استقلال آقای اجلالی سست است و امیر قربانی تلاش برای کوتاه کردن دست شاهزادگان فاسد و زورگو و وابسته و نالایق اصلاح و نظام سرکوب. امتیاز دهی قاجار شد و نقش او از طریق روابط بین الملل و قراردادها، فرهنگ سازی، آموزش، پایه گذاری صنایع، محدود و افشا کردن نمایندگان زور و درباریان قاجار و آگاهی دادن به مردم بویژه روشنفکران بسیار محکم و غیر قابل انکار است.

www.SID.ir

Archive of SID

بحث‌هایی چون بهره‌کشی ویرانگرانه، روابط ستم‌گرانه، نبود توسعه پایدار وابستگی و روابط مرکز و پیرامون نیز چیزهایی جز حرف‌های احساساتی یا حرف‌های مخالفان پیشرفت نیستند.

به نظر می‌رسد که صاحبان نظریه فوق خودشان می‌دانند که حرفشان قدیمی است و در ایران بیش از یک صد سال سابقه دارد. اما گمان ایشان آن است که از همان صد سال پیش تاکنون نیز این ملت به عوض تجدد خواهی، راه‌های متفرقه‌ای چون انقلاب مشروطه، نهضت ملی کردن نفت، انقلاب علیه استبداد و بی عدالتی و فساد دوران پهلوی، گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی هفتاد سال گذشته و نظایر آن را در پیش گرفته و تاوان آن را نیز پس داده است. امروز نیز از دیدگاه آنان حرف‌هایی نظیر توسعه اجتماعی، سیاست بهینه سازی انباشت سرمایه و منابع، عدالت اجتماعی، تامین اجتماعی، روابط مبادلاتی خارجی سالم، بازارهای کارآمد و خلاصه کلام، کوشش برای تدوین راهبرد و شگرد توسعه حرف‌هایی التقاطی و گمراه کننده‌اند. اما در برابر این حقیقت که حرف‌هایی از این دست (صرف‌نظر از محتوا و بار بومی آنها و نقش نظریه پردازان کشورهای کم توسعه در توسعه و تکمیل آنها)، خود در برابر تحول بینش غربی‌ها که، به صورت پیدایی سوسیالیسم، دموکراتیسم، دانش اقتصادی و شناخت واقعیت جهان کم توسعه پدید آمده‌اند، حرفی ندارند که بزنند یا در قالب نولیبرالی حرفهای کهنه را بازگویی می‌کنند.

اما به نظر من اگر تجدد (یا نوگرایی*) به معنای قبول تحول و آمادگی برای پذیرش رشد صنعتی و دگرگونی‌های اجتماعی در جهان پیشرفته باشد، می‌تواند مثلاً به جز دیدگاه‌های بازار آزاد، دیدگاه‌های برنامه‌ریزی اقتصاد مردم گرا را نیز، قبول کند. در این مورد طرفداران تقدم مطلق فرهنگ تجدد خواهی حرف زیادی برای گفتن ندارند. از این روست که من مطمئن شده‌ام جناح بندی یاد شده چیزی جز طرح یک سوگیری ایدئولوژیک مبتنی بر بازارگرایی افراطی در بیست سال اخیر - که به سختی هم شکست خورد - نبوده است؛ سوگیری در برابر کارشناسان و

* تجدد، نوگرایی، مدرنیسم، مدرنیت واژه‌هایی هستند که در فارسی به کار می‌روند، به هرحال من هنوز اصطلاح نوگرایی را می‌پسندم.

www.SID.ir

Archive of SID

پژوهشگرانی که برای توسعه و پیشرفت ناگزیر به ضرورت مهار منافع سودطلبانه بین الملل سرمایه یا جهانی سازی به سرکردگی سرمایه داری فراملیتی‌های محدود و پر قدرت و سرکردگی سیاسی ایالات متحده آمریکا رسیده‌اند. همچنین است جبهه‌گیری در برابر این باور گریزناپذیر ناشی از تامل در توسعه که ارتقای فردی، از جمله آزادی فردی، به عنوان یک ضرورت توسعه، نه از طریق بی مسئولیتی و اجازه دادن به ادامه روابط ستمگرانه و بازدارنده اجتماعی، بلکه از راه سیاست مداخله در جهت توسعه عدالت اجتماعی میسر می‌شود.

با دید جهان شمول، البته، نمی‌توان خط فاصلی بین جوامع متجدد و جوامع غیر متجدد ترسیم کرد. بخش‌هایی از فرهنگ جوامع صنعتی، به اندازه‌های مختلف و در گونه‌های متفاوت به فرهنگ‌های سنتی رسوخ کرده و چهره‌هایی ناموزون یا ترکیبی پدید آورده‌اند. همچنین، حوزه‌هایی که نوگرایی را تجربه کرده‌اند، از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر متفاوت‌اند. همان‌طور که نمی‌توانیم بگوییم واقعاً مرز بین شب و روز کجاست و ساعت‌های نسبتاً طولانی در این مرز انتقالی وجود دارد، جوامع زیادی نیز در این مرحلهٔ گذار قرار دارند، گر چه به هر حال گاه تفاوت بین جامعه‌ای مانند آفریقای مرکزی با سوئد، شاید همانند تفاوت وسط روز و وسط شب باشد.

واضح است که انقلاب صنعتی که با نظم سرمایه‌داری تولیدی در مسیرهای معینی به تکامل، اما نه به فراگیری، رسید، برای نخستین بار یک جنبش جهانی تمام عیار بود؛ زیرا در نفس خود حضور در بازارها، شکاف در جوامع سنتی، غارت و بهره‌کشی جهانی و جهش و رشد بی‌وقفه وسایل ارتباطی را دارا بود. جوامع سوسیالیستی نیز که در مرحله‌ای از تاریخ، یک آزمون مقدماتی علیه نارسایی و ناکارآمدی نظام سرمایه‌داری را از سر گذراندند، صرف نظر از ضعف برهه‌ای خود در برابر قدرت سرمایه‌داری، به هیچ روی از حیث توان درونی برای ارتباط جهانی با صنعت کسر نیاوردند. گر چه از جهت ساختار اجتماعی و اقتصادی بسیار متمایز بودند. جوامع در حال توسعه نیز بخش‌هایی از فن‌شناسی و تولید و انباشت و نوشدگی را آزمودند و گاه نیز به سرعت به پیش رفتند، بی آنکه لزوماً خود را پیشاپیش در تطبیق کامل با تعبیر خاصی از نوگرایی هم سو کنند. به این ترتیب، تجدد یک نظریه مبشرانه دایر بر ضرورت روی آوری تمام و کمال به تجدد برای رشد و پیشرفت (و در غیر این صورت پرداخت باج و خراج ابدی) اساسا بر پایه

www.SID.ir

Archive of SID

شناخت نادرست از تحول جهان قرار دارد.

وانگهی، آن نظریه بشارت‌آمیز، که بنا به آنچه خود اعلام می‌دارد نیاز به تحمل رنج و مرارت و گذشت سالیان دارد، دست کم در جامعهٔ ما بیش از یک صد سال سابقه دارد. این گرایش، اصلاحات قائم مقام و امیرکبیر و امین الدوله، مجاهدت کسانی چون میرزاآقاخان کرمانی و میرزا ملکم‌خان و سید جمال الدین اسدآبادی، تحولاتی چون جنبش مشروطه (اگر واقعه رژی را ضد تجدد قلمداد کنیم) با رهبرانی از آیت الله بهبهانی گرفته تا تقی‌زاده و ستارخان و حیدر عمواوغلی (شخصیت چپ مترقی) و احسان‌الله خان (سنت شکن افراطی در جنگل) و با چهره‌های روشنفکر محافظه کار، چون ناصرالملک، مردان سیّاس و بندباز در بین نیروهای مداخله‌گر داخلی مانند امین‌السلطان، چهره‌های اصلاح طلب و نوگرای دوره‌های بعد چون بهار، دهخدا، مصدق و بالاخره دوره‌های اصلاح و دگرگونی به سبک اروپا و آمریکا در دوره پهلوی را (که انتظار می‌رفت تاثیرهایی جدی در گرایش تجدد خواهانه بگذارد و نگذاشت و به درستی باید بر آن نام اصلاحات نیم بند یا اصلاحات وابسته نهاد) تجربه کرده است.۵

در تمام این تجربه‌ها، نظرها و نیات متفاوتی در زمینه اصلاحات، پیشرفت و توسعه و نوشوندگی مطرح شد. ضروری نیست که در اینجا این بحث را که عوام فریب‌ها و سودجوها و مامورها چه کسانی بودند، و در آن میان باورداران به اصل تجدد، فراتر از هر حرکت دیگر، چه کسانی بودند و بالاخره پیشگامان و معتقدان به دگرگونی‌های ساختاری در جامعه و سیاست و اقتصاد از کدام چهره‌ها تشکیل می‌شدند، باز کنیم؛ هر چه بود، حقیقت این است که «تجدد خواهی» در سالیان سال، هم غم‌خواران واقعی، هم یاران دروغین و هم تجربه کشور داری را پشت سر گذاشته است. حتی تجربه‌هایی که بیشتر تقلیدی بوده‌اند تا کوشش برای تغییر ماهیت و استحاله واقعی، اما باز می‌توان تجدد خواهی را مفیدتر از هیچ تشخیص داد. با این وصف، حالا نتایج برای تجدد خواهان ناامید کننده است. پیشرفت چنان است که شاید چندین برابر زمان گذشته وقت لازم است تا آنان به هدف دلخواه برسند. یعنی شاید صدها سال دیگر و این در حالی است که جهان به راه‌ها و تدبیرهای تازه در زیست‌شناسی و ژنتیک، به فنون تازه در ارتباطات و اطلاعات، به تجهیزات ما هواره‌ای و رایانه‌ای و به شگردهای تازه برای کشف مسایل

www.SID.ir

Archive of SID

اقتصادی و اجتماعی و به انواع به خودشناسی‌ها دست می‌یابد و ارتباط‌های جهانی چنان شتاب گرفته است که کسانی به اشتباه گمان می‌کنند بـه دوران تـازه‌ای پس از سـرمایه‌داری (مـرحـله جهانگیری سرمایه) رسیده‌ایم.

جهان پیشرفته در بهره‌برداری و سودجویی خود لحظه‌ای درنگ نـمی‌کند و بـدین‌سان تمدن برتر خود را دست نیافتنی‌تر می‌سازد. هیچ نشانه‌ای نیز دایر بر اینکه نوگرایی مـحدود و تبعیض‌آمیز و تحمیلی به دست آمده تاکنون چیزی جز واردات آسیب‌رسان، وابستگی انفعالی، شکاف شدید طبقاتی، محدودیت توسعه انسانی، توقف یا قهقرا در فرهنگ، فقر، فلاکت و بی مسکنی و بی بهداشتی گسترده و خلاصه چیزی جز موانع پیشرفت همگانی به دست داده باشد، در دست نیست. همان طور، هیچ چشم‌اندازی در نوگرایی و توسعه همگانی خود به خودی به چشم نمی‌خورد. ولی جواب تجدد خواهان به مردمی که می‌خواهند پیشرفت کـنند و طـالب بهروزی اجتماعی هستند چنین است: تا تجدد آن هم از آن نوع که ما می‌دانیم همه را فرا نگیرد و تا زمان لازم آن نگذرد، از پیشرفت خبری نیست، حتی اگر این زمان صدها سال به درازا بکشد. اگر نتایج سریع‌تری می‌خواهید، پس زودتر همه برای متجدد شدن اقدام کنید!

همین جاست که باید بدانیم در کجا تعارض‌های حل نشدنی پدید می‌آیند:

یکم، معنا و مفهوم و خبرهای کیفی و کمی تجدد معلوم نیست و در عوض، همین قدر معلوم است که باید امری کاملاً حتمی و فراگیر باشد.

دوم، سرعت فراگیری را نمی‌توان با برنامه‌های رشد مادی و توسعه اجتماعی به دست آورد، زیرا در آن صورت به توسعه، مقدم بر تجدد بها داده‌ایم و این از اساس گناهی نابخشودنی است. بهترین روش، فرصت دادن به سازوکارهای بازار و سودجویی و قـبول مـحافظ کـارانـه نیروهای غیر قابل مداخله است.

سوم، هر نوع آزادی در انتخاب چگونگی زندگی، اگر همان نوع خاصی که مورد نظر تجدد خواهان است نباشد، به معنای محکوم کردن خود به عقب ماندگی است و اتفاقاً همین جاست که ادعای ضمنی آزادی خواهی تجدد خواهان، تو خالی از آب در می‌آید.

www.SID.ir

Archive of SID

تجربه‌های جهان

تجربه‌های رشد و پیشرفت صنعتی، پس از جنگ جهانی دوم، در بردارندهٔ ناگواری‌ها و زشتی‌هایی است که گاه اساساً آن را مذموم و ناپایدار و گاه جنبه‌های ویژهٔ آن را پر از نشان زخم‌ها و عقب نگاه‌دارندگی‌ها می‌کند. ژاپن، این تجربه قرن بیستمی در مدار مرکز - پیرامون، به یکی از مراکز اصلی و قدرتمند تبدیل شده است که بخش مهمی از فرایند انباشت جهانی را که چندان هم از سلطه‌گری اقتصادی ایالات متحده رها نیست، برعهده دارد. این کشور مرکز خانه‌های کوچک و لانه گنجشکی، سخت کاری و کم مصرفی و فرمانبرداری صنعتی و در عوض ماشین بزرگ انباشت است. اقتصاد این کشور آثار مخرب زیادی بر جهان کم توسعه وارد آورده و خواهد آورد. اگر می‌باید نظم جهانی موجود، به دلیل عدم تعادل ذاتی و ناکارآمدی مخرب آن، جای خود را به نظمی عادل‌تر بدهد، پس دست آوردهای ژاپن نیز که متعلق به روابطی غیر قابل تحمل است می‌باید نقد و دگرگون شود. به هر حال این کشور تجربه رشد اقتصادی را حتی از سال‌های پیش از قرن بیستم به رهبری یک دولت مقتدر و متمرکز شروع کرده بود. آن زمان هیچ نشانی از تجدد، به معنای رایج آن، در خود نمی‌پرورید، جز اتخاذ سیاست‌های صنعتی و رشد. این کشور به عنوان نیرویی مدعی، وارد جنگ جهانی دوم شد، در حالی که در اوایل قرن طی جنگی روسیهٔ قدرتمند را روسیاه کرده بود. جامعه پر بود از سننی که خود را در اختیار بالاترین شیوه‌های بهره‌کشی و بهره‌کشی از دیگر کشورها از جمله چین در (اوایل قرن بیستم) قرار می‌دادند و چرخ‌های اقتصاد را به جلو می‌بردند. اقتصاد، الگوی صنعتی را فقط در مدار فنی - تولیدی آن تقلید می‌کرد و از تجدد فقط به اندازه طبیعی سود می‌برد. در آخر البته از سنت «ژاپنی» فقط پوسته‌ای پابرجا ماند. نتیجه آنکه، ژاپن الگوی قابل تکراری برای تجدد خواهی نیست و اگر هم هست به درد دفاع از نظریه تقدم تجدد خواهی نمی‌خورد.

دربارهٔ یک پیش زمینه فرهنگی برای توسعه، خیلی کسان، خیلی زود به اشتباه می‌افتند. آنها گمان می‌کنند که یک پیش زمینه فرهنگی معین و مشخص، امر توسعه یا رشد اقتصادی را بارور کرده است: از بریتانیا در قرن هجدهم و سایر قسمت‌های اروپای غربی و آمریکا و ژاپن (و حتی روسیه شوروی) تا کره (و این یکی در دهه‌های انتهایی قرن بیستم). واقعاً این فرهنگ در

www.SID.ir

Archive of SID

این دنیای پر تغییر و درگذار زمانی طولانی که همه چیز آن دست خوش تحول می‌شود، چه می‌توانست باشد.

در بریتانیا و اروپای غربی پس از روشنگری، فرهنگ یا اندیشه لیبرالی در مقیاسی گسترده در برابر سیاهی قرون وسطا درخشیدن گرفت. این در همان زمان بود که رادیکالیزم ژاکوبن نیز بر تارک انقلاب فرانسه هیابانگ می‌کرد. بعدها جای پای لیبرالیسم استحاله یافته* باز شد که خواهان تدوین قوانین بیشتر و مداخله دولت بود، با فیلسوفان و سیاستمداران و اقتصاددانانی چون هابهاوس، گرین، لوید جرج و جان میناردکینز۶، که این آخری در واقع به نوعی سوسیال دموکراسی راست روی آورده بود. اندیشه لیبرالی استحاله یافته نیز هنوز ریشه در آرزوهای فردگرایانه و سودطلبی و آزادی اقتصادی نوع لیبرال اولیه داشت که ناگزیر خود به سوسیال دموکراسی اروپایی تفویض شد. در نیمه اول و دوم قرن بیستم، شبح کمونیسم بارها در اروپا از دریچه پنجره‌های راست و چپ مشاهده و گزارش شده بود: ترسناک و واقعی.

اما آمریکا تنها بخشی از فرهنگ آریستوکراتیک نو (یا فرهنگ بورژوایی) را همراه مهاجرانی که به جای تیر و باروت، پول به همراه آورده بودند در خود پرورید. جنوب و غرب، وحشیِ وحشی بود. نه آزادی لیبرالی را می‌فهمید نه تولید سرمایه دارانه را، اما برده‌داری و توحش را می‌پرستید. و باز این در حالی بود که منتقدان رادیکال، نویسندگان و هنرمندان روشنفکری چون مارک‌تواین ویلیام فالکنر، ادگارآلن‌پو، والت ویتمن و جک لندن هر یک به نوعی در دهه‌های نخستین قرن بیستم در این سرزمین سربرمی‌آورند.

آلمان در جست و جوی وحدت ملی از راه ادراک روح همگی می‌خواست که پوسته لیبرالی را بدرد. اما ژاپن در مزرع سنت‌های هزار رنگ خود، میل کارخانه‌ها را بالا می‌برد. آنچه در ژاپن تکرار شد، پدید آمدن فضایی اجتماعی در یک مکان جغرافیایی بود برای بالاترین درجه کسب مازاد و اضافه ارزش برای انباشت و بالاخره برای تبدیل شدن به یکی از مراکز سرمایه

* لیبرالیسم استحاله یافته یا لیبرالیسم جدید به اوایل قرن بیستم تعلق دارد. این، با نو لیبرالیسم که محصول دو دهه آخر قرن بیستم است، تفاوت دارد.

www.SID.ir

Archive of SID

جهانی. این تجربه متکی به مجموعه‌ای از شرایط تاریخی بود که ماهیتا برای همه ملت‌های جهان قابل تکرار نیست، چون همه نمی‌توانند نقش رییس قبیله را ایفا کنند، کارگران و جنگ جویان و بزم آرایان نیز لازم می‌آیند. حتی اگر بگوییم ما را به دیگران چه کار، باید خودمان به فکر رشد بی‌وقفهٔ خودمان تا رسیدن به مرحله ابرقدرتی باشیم! باز مساله ضرورت‌ها و شرایط داخلی از یک سو و ارتباط‌های جهانی از دیگر سو در برابر ما در واقعیت قدمی افرازند. این دو ضرورت نیز بازنگری در مفهوم توسعه را ناگزیر می‌کند. کسانی که کتاب معروف «نظریه تمدن»، مربوط به قرن نوزدهم ژاپن را دلیلی بر پیش زمینه بودن تلفیق و ادغام کامل در تمدن اروپایی معرفی می‌کنند، اگر قصدی در دفاع از یک ایدئولوژی خاص نداشته باشند، دچار اشتباه بقیه تجددخواهان خوش خیال هستند. آنها به نادرست واکنش ژاپن در برابر واقعیت جهانی را (که در تاریخ ایران نیز پرسابقه است) به جای فعالیت‌ها و ضرورت‌های مادی و اجتماعی پی‌گیر و متمرکز در آن کشور گرفته‌اند.

ژاپن از نشان دادن تمامی تمایلات و کارکردهایی که به سطح و ساختار نظام سرمایه‌داری جهانی، انحصار، سلطه و منافع حیاتی ابرقدرتی مربوط می‌شوند، هیچ دریغ نکرد: جنگ‌های جهانی، رخنه و نفوذ در بازارها با بیش‌ترین قوه قهریه، رفتن به سرزمین‌های عقب مانده و تشکیل روح قدرت که بعدها، خود، حق را بسازد. اگر برتری نظامی خیره‌کننده ایالات متحده و بازدارندگی اتمی در کار نبود، ژاپن به پیشرفت‌های بیشتری در حوزه تجاوز و استعمار دست می‌یافت. اما قابل توجه طرفداران تحول تمدن در راستای لیبرالی غرب آنکه، همه اینها از منشا رشد مادی و تقسیم کار در سطوح سرمایه‌های سنگین ناشی می‌شد و نه از وارستگی و تزکیه ناب انسان ژاپنی به معنای تجددخواهی آن. آن روح میهن پرستی ژاپنی که در پس تلاش برای فضاهای حیاتی سرمایه لهیب می‌کشید، بیشتر چیزی بود مانند حرکت موج‌وار یک امپراتوری شرقی، که این بار بر تخت روان تانک و برقالیچه سلیمانی فانتوم‌ها به سمت بازار می‌رود، و نه حتی چندان شبیه به یک لشکرکشی بناپارتی. گر چه هم سرنوشتی در میلیتاریسم اقتصادی قرن بیستمی، به نوعی ژاپن را به آمریکا و اروپا می‌پیوندد.

میهن پرستی کره‌ای در کره جنوبی، چندان جایی برای نظامی گری بین المللی ندارد. کره

www.SID.ir

Archive of SID

شمالی هنوز در برابر بازدارندگی کره جنوبی توش و توان دارد. حتی اگر این کشور روزی به عنوان یک نظام سیاسی از پا درآید، خواهد توانست نیروهای درون زای را برای مقابله تمام سنگری (و نه سنگر به سنگر جغرافیایی) در برابر سلطه و بازدارندگی سرمایه داری کره‌ای بپراکند. با این وصف میهن پرستی کره‌ای در برق آرزوهای ژنرال ها و سیاست‌مداران عبوس و راست گرای افراطی افتخار را در آن چیزی می‌جوید که در قدرت اقتصادی به نفع سرمایه‌های متمرکز متبلور می‌شود. در همین راستاست که وحدت کره ارزش و اعتباری بسیار بیشتر از آزادی و ارتقای انسان کره‌ای می‌یابد. فرهنگ لیبرال بریتانیا یا مصلحت گرایی فردی آمریکایی، یا حتی امپراتورگرایی ویژه ژاپنی در ماهیت و چگونگی رشد کره جای ندارد. در آن جا تجدد معنای متفاوت و ویژه خود را هم دارد.

زمانی رُستف، اقتصاددان توسعه، به تدوین یک قانون‌مندی تحول و توسعه اقتصادی در چند اقتصاد و چند برهه زمانی پرداخت که تا مدت‌ها از سوی نظریه‌سازان رسمی و وابسته به نظام سرمایه‌داری ایالات متحده به عنوان بدیل و ابزار خنثی سازی نظریه‌های مارکسیستی توسعه، تحلیل طبقاتی و دیالکتیکی در تبیین مناسبات تولید و ساختار اقتصادهای ملی و جهانی، به ویژه روش‌های سوسیالیستی در کشورهای کم توسعه، به کار می‌رفت. این نظریه چند سالی پس از رواج خود و ارائه توضیح واضحات رنگ باخت و نتوانست حتی برای دل بستگان به نظریه‌های بازار آزاد سرمایه‌داری نیز نیروی نظری قوی فراهم آورد. قانون‌مندی رستف خود را به شاخص‌هایی دل بسته می‌کرد که هم زمان با تحول آنها، رشد اقتصادی نیز تحقق می‌یابد. این شاخص‌ها چنان تعریف شده بودند که ربطی به ساختارهای اقتصادی و به طبقات اجتماعی و از همه مهم‌تر به تعارض‌های داخلی و بین‌المللی نداشتند و مستقل بودند. بنابراین سیاست توسعه مربوط می‌شد به تشخیص مرحله‌بندی جامعه براساس ضابطه‌های رستف و تلاش برای گزینش آن شاخص‌ها، بی آنکه این کار به پیش زمینه یا تلاش‌های اجتماعی و اقتصادی دیگران (در داخل و خارج) نیاز داشته باشد. جالب آنکه این شاخص‌ها از روی نتایج کلی تحول تاریخی و اجتماعی به دست آمده بودند و نمی‌توانستند علت‌ها را نشان بدهند، در حالی که از سوی این نظریه، به عنوان علت به کار می‌رفتند.

www.SID.ir

Archive of SID

باری، درباره نظریه رستف به تشبیه می‌توان گفت که وقتی قطر درختان به قدر کافی زیاد می‌شوند می‌توانند میوه دهند، پس این قطور شدن، مرحله آغاز رشد موثر درخت و مانند مرحله خیز و جهش در الگوی توسعه اقتصادی است (مرحله‌ای که انباشت سرمایه ملی به قدر کافی بالا می‌رود و سریعاً اقتصاد در روند تند صعودی رو به رونق می‌گذارد تا به مراحل تثبیت و رشد دائمی بعدی برسد). اما توجه داشته باشیم که این هم استنتاج درخشانی نیست که بگوییم حالا برای رسیدن به باغی پرثمر کافی است که قطر درختان به قدر کافی زیاد شود. در مرحله خیز و جهش رستف نیز، که آغاز فرایند رشد است، باید سرمایه به قدر کافی جمع آید. اشکال اساسی کار وی در آن است که نمی‌داند بخشی از نیروی پیشنهادی او خود معلول‌اند نه علت. سرمایه، مستقل از هر چیز انباشته نمی‌شود. درخت هم خود به خود قطور نمی‌شود. انباشت سرمایه به کارکرد نیروهای دیگر بستگی دارد. چه بسا شاخص‌های مورد نظر رستف در جوامعی فراهم آمده باشند، اما بی نتیجه. فراهم آمدن آن شاخص‌ها نیز ضرورت‌ها و تحولات بنیادی‌تری را می‌طلبد؛ ضرورت‌هایی که از سوی رستف یا کسان دیگری که بینش مکانیکی به اقتصاد دارند، به نادرست به عنوان نتیجه مطرح می‌شوند.

همین دیدگاه مکانیستی، در میان طرفداران تقدم تجدد و نوشدگی فرهنگی برفرایند توسعه اقتصادی نیز رواج دارد. آنها می‌گویند برای نو شدن باید به قدر کافی و از حیث زمینه فرهنگی نو شد. باری این یک بدیهه گویی است که: «برای تحول باید تحول داشت» و «برای رسیدن به روحیه تولید کار آمد، باید به روحیه تولید کارآمد نایل آمد». اما به جز آن، گویندگان توجه نمی‌کنند که «به جز شکردهنی مایه‌هاست خوبی را». تحول فقط تا حدی با نوگرایی، به معنای خاص آن، مربوط می‌شود و تازه آن نیز، خود، با عوامل دیگری پیوند می‌یابد. آنچه نیاز داریم رها شدن از قید تعصب یک طرفه و نارسایی بینشی نسبت به یک پدیده است که با همه اهمیتش باز علت العلل نیست، بلکه بخشی از ساختاری است که می‌باید دگرگون شود و گرنه تجزیه و نابسامانی یا تغییر خود به خودی راموجب می‌شود که نتیجه آن به ویژه در این دهه‌های پرتغییر، کاملاً نامطمئن خواهد بود.

باری عقب ماندگی فرهنگی، به معنای بی سوادی و کم سوادی، کم آگاهی از اوضاع،

www.SID.ir

Archive of SID

نرسیدن به شیوه‌های موثر تولید، مصرف و زیست محیطی، می‌تواند محصول عقب ماندگی‌های مادی نیز باشد. اگر منابع لازم، به خوبی در راه حذف عقب ماندگی‌ها به کار می‌افتادند و هدر نمی‌رفتند، سطح فرهنگ علمی، تولیدی، نوآوری و بهزیستی در جهان امروز فرسنگ‌ها جلوتر از میزان فعلی آن بود. همان قدر که انباشت جدی سرمایه در مرحله خیز و جهش در الگوی رستف می‌تواند شاخص و ابزار رشد بلند مدت و با دوام تلقی شود، تخصص و مهارت و فرهنگ نو و صنعتی نیز، می‌تواند در این مرحله به عنوان شرایط پایه‌ای مطرح باشد. اما هر دوی آنها، نه به تنهایی مطرح‌اند و نه قائم به ذات و مستقل. آنها از راه هوا و بیرون از جوامع به ما منتقل نمی‌شوند، بلکه محصول تحول در ساختارهایی هستند که با مانع تراشی‌ها، ستم‌گری‌ها، نادانی‌ها، سودجویی‌ها و تعارض‌های روشن و قابل بحث روبه رو بوده‌اند.

اما شماری از طرفداران تقدم تجدد، روش‌های کاربردی دارند می‌خواهند بگویند بین سطح رشد اقتصادی و درجه تجدد یک رابطه علت و معلولی روشن و صریح و خطی وجود دارد (چنان که می‌توان آن را به صورت خط مستقیم در یک نمودار نشان داد). براین اساس، هر چه سطح نوگرایی بالاتر برود (به مثابه یک نیروی اصلی و مستقل)، سطح رشد اقتصادی هم بالاتر می‌رود. اما به هر حال چون برای رشد اقتصادی حداقلی از تجدد پایه‌ای لازم است، این خط مستقیم نه از مرکز مختصات، بلکه از جایی روی محور افقی (که بیانگر تجدد است) شروع می‌شود. صاحبان این نظر به ما نمی‌گویند که چه وضعی پیش می‌آید اگر جای محورهای افقی و عمودی عوض شود؛ یعنی تجدد تابعی از رشد اقتصادی گردد. آنها پاسخی ندارند، زیرا به رابطه متقابل این دو توجه نکرده‌اند.

صاحبان نظریه تقدم تجدد، احتمالاً حتی از وجود منحنی به شکل لجستیکی که نظر ایشان را واقع گرایانه‌تر می‌کند اطلاعی ندارند.* این منحنی می‌تواند از نقطه‌ای روی محور افقی (تجدد) یا از نقطه‌ای روی محور عمودی (رشد) شروع شود؛ به این معنا که می‌توان گفت نه

* یعنی منحنی صعودی است، اما ابتدا به آرامی بالا می‌رود، رفته رفته شتاب آن زیاد می‌شود، بعد از آن شیب تند صعودی پیدا می‌کند و دست آخر شیب آن کاهش می‌یابد تا بالاخره به موازات محور افقی در می‌آید.

www.SID.ir

Archive of SID

اینکه حداقلی از تجدد برای رشد لازم است، بلکه حداقلی از رشد مادی برای تجدد ضروری است. بنا به منحنی لجستیکی، ابتدا تاثیر تجدد می‌تواند بر صحنه عقب ماندگی‌های مادی گسترده و ژرف، بسیار محدود باشد، سپس این تأثیر شدید می‌شود و در انتها مجدداً پای ساختارهای مادی لازم پیش می‌آید و بنابراین تاثیر نوگرایی مجدداً محدود می‌شود. این البته چیزی نیست که من به آن از حیث تجربی خیلی باور داشته باشم، اما می‌توان برپایه استدلال‌های تجربه‌گرای عقلی، برای جامعه خاص، این روال راکمابیش در چارچوب مفروضات پیش گفته مورد تایید قرار داد. اما در نظریه خطی، حتی ممکن است استدلال کرد در جوامعی که سطح تجددگرایی آنها، به دلیل بسته بودن جامعه، از حد معینی کمتر است نرخ رشد منفی است. تجربه چین و شوروی، در سال‌های بسته بودن محیط اقتصادی و اجتماعی، چنین چیزی را نشان نمی‌دهد، گر چه برعکس دست کم در مورد شوروی رشد اقتصادی، برخی تفاوت‌های فرهنگی درون‌زا را به نمایش می‌گذارد.

اما واقعیت به دست آمده در مطالعه تطبیقی و بین کشوری، که حاصل تامل در تجربه رشد، توسعه اقتصادی و تحول اجتماعی کشور هاست، نشان می‌دهد که بین درجه رشد اقتصادی و میزان غربی کردن فرهنگ و شیوه زیست وجود یک رابطهٔ خطی کاملاً قوی، مورد تایید نیست. در عین حال صددرصد هم نظریه لجستیکی مربوط به یک جامعه واحد رد نمی‌شود. دقت در این واقعیت‌ها، درس‌هایی همراه با صرفه جویی در زمان، به دست می‌دهند. خلاصه این است:

نموداری می‌توان ترسیم کرد که رابطه بین تجدد و درجه رشد را بیان کند. گر چه رابطه بین آمادگی فرهنگی برای تحول فن‌شناسی و سازمان یابی‌های اجتماعی و اقتصادی نوتر با درجه رشد اقتصادی انکارناپذیر است، اما این به هیچ وجه به معنای ضرورت لیبرالیزه شدن به مفهوم خاص آن و اثربخشی خود به خودی این لیبرالیزاسیون بر رشد اقتصادی نیست. برعکس چه بسا چنین فرایند تقلید گونه‌ای مخرب و منفی نیز باشد. فرایندهای رشد اقتصادی، توسعه اجتماعی و اعتلای فرهنگی، وابسته و پیوسته به یکدیگرند و در جریان تحول ساختاری صورت می‌پذیرند. جوامع کم توسعه می‌توانند بهترین راهبرد را برگزینند، اما به هر حال باید در

www.SID.ir

Archive of SID

قبول واقعیت‌ها، بیشترین امکان مشارکت مردمی را فراهم آورند.

تناقض استدلالی

اگر بگوییم مردم عقب مانده‌اند به این دلیل لیاقت پیشرفت ندارند، فقط کمی جسورانه‌تر از موقعی صحبت کرده‌ایم که بگوییم مردم عقب مانده‌اند، زیرا به فرهنگ پیشرفت نایل نیامده‌اند. این باور شبه روشنفکرانه تو خالی که جریان رشد و پیشرفت مادی و رسیدن به مرحله تمدن صنعتی و رفاه آن میسر نیست، زیرا عامهٔ مردم به فرهنگ پیشرفته مجهز نیستند، واقعاً در دوره‌هایی خاص و در کشور ما از جمله در سالهای اخیر شدت گرفته است. در سالهای پس از انقلاب، گذشته از اینکه فرایند رشد و بهبود و رونق موقتی متوقف شد، منافع مادی و رفاهی گروهی از نخبگان جامعه نیز که می‌توانستند با وابستگی به صاحبان قدرت و مکنت به جاه و مال دست یابند، به خطر افتاد. به رغم افزایش در آمد گروهی از ایشان که مشاغل و فرصت‌های اجتماعی خوبی در اختیار خود گرفته‌اند - و لذا نمی‌توانند طرفدار سیاست‌ها و طرح‌هایی باشند که همین‌ها را از ایشان می‌گیرد - باز هم برای ایشان خدمات رفاهی داخلی، مسافرت‌های ارزان به خارج از کشور و بالاخره آزادی رفتار بیشتر، لطمه دید یا به حد انتظار نرسید.

خانواده‌ها خود را با خانواده‌های مهاجرت کرده یا خانواده‌های همکاران خارجی مقایسه کردند و در برابر این محدودیت‌ها، نادل خشنودی‌های موثر و مستمری را بیان کردند و گسترش دادند و آن را ناشی از نبود فرهنگ غربی، آزادی لیبرالی و اقتصاد بسیار باز دانستند و در واقع نبود شهامت و جسارت در بیان دردها و ریشه‌ها و شأن گرفتن عاملان سیاسی و قدرتمداران در ناکامی‌های اقتصادی نیز به این نحوه بیان یاری رساند. البته کارشناسان و علاقه مندان به پژوهش و پیشرفت علمی و حرفه‌ای، نتوانستند به رضایت خاطر شغلی برسند و شماری از ایشان که انگیزه‌ای قوی برای پیشرفت علمی داشتند، به واقع آسیب دیدند. در مقابل حقوق و امکاناتی که از دست رفت، اخلاق پرداختن به خوشبختی خویشتن به هر بها، حتی به بهای رقابت ناسالم، مسئولیت گریزی و تعصب رواج یافت و اینجا و آنجا نهادی شد. حالیا کار بدان جا کشیده است که شمار قابل توجهی از کارشناسان و متخصصان ما (به ویژه در رشته علوم اجتماعی و انسانی)

www.SID.ir

Archive of SID

مساله توقف یا کندی رشد و توسعه اقتصادی را تنها از طریق سطح زندگی و برخورداری‌های خودشان توضیح می‌دهند.

به هر حال در ارتباط با منافع مادی مستقیم و نامستقیم فردی، در مقابل فرایند توسعه نیز تنها برداشت‌های ایدئولوژیک فردگرایانه افراطی مطرح می‌شود. وجهی از این برداشت کماکان، کم توسعه‌گی را ناشی از نبود زمینه فرهنگی مناسب در میان افراد می‌داند. من این را در کشور خودمان چندان متکی به تحلیل‌ها و پژوهش‌های جدی ندیدم. در عوض فرا رسیدن دوره فزونی ناامیدی‌ها، انگیزهٔ بیشتری برای رواج چنین طرز تلقی به دست داده است. برای این گروه فکری از یک سو این پرسش مطرح شد که چرا فرایندهای رشد و رونق، که می‌توانست متضمن برخورداری‌های مادی بیشتر نخبگان نیز باشد، متوقف شد، بی آنکه ظاهراً نتیجه‌ای چشم‌گیر در سایر شاخص‌های متعارف داشته باشد. می‌دانیم که تجربه جدی‌تر این رشد و رونق متعلق به دوره معاصر و قبل از انقلاب بود. تصور می‌رفت که رونق اقتصادی پیش از انقلاب، قاعدتاً می‌بایست چنان که به برخی کسان، فایده می‌رسانید، دست کم همگان را با درنگ‌های زمانی به فیض برساند. از آنجا که در این تحلیل تعارض‌های ذاتی و درونی جامعه به حساب نمی‌آید، بنابراین فرآیند قیام علیه نظم موجود در آن دوره می‌باید به نوعی نشان فرهنگ همگانی شدن ضد پیشرفت به حساب می‌آمد. این استدلال، تعارض‌ها، ناهمگونی‌ها و بی عدالتی‌ها ساختاری و ذاتی را به نارسایی فرهنگی عامه مردم و حتی بخش وسیعی از روشنفکران مربوط می‌دانست و می‌داند.

اما از سوی دیگر، شکسته شدن آرزوها و آرمان‌های نخبگان و روشنفکران نیز زمینه ساز این نتیجه‌گیری شد که گویا همهٔ آن آرزوها موکول به یک پیش نیاز فرهنگی در میان مردم بوده است. مردمی که حمایت کافی برای به ثمر رسیدن آرزوهای خوب و بر حق به عمل نیاوردند و برعکس به روال شکل‌گیری «یک چیز دیگر» یاری رساندند. جالب اینکه نه تنها طرفداران آرمان‌های رشد و رفاه به شیوهٔ نگرش طبقات اجتماعی بالا در جوامع غربی، بلکه همه واخوردگان از اندیشه‌های چپ رمانتیک و یا چپ سراسر دل سپرده به حزب کمونیست شوروی سابق، نیز گرد این استدلال آمده‌اند. امروز مطرح ساختن هدف و راهبرد و شگردهای توسعه، از

www.SID.ir

Archive of SID

سوی این گروه‌ها یک سره به عنوان تلاشی عبث، ناشی از عقب ماندگی ذهنی و به عنوان نوعی التقاط روشنفکرانه معرفی می‌شود. به ویژه این گروه با طرح و تدبیرهایی که هم با تجربه جهانی و هم با دانش و پژوهش امروزی جهان سازگاری دارد، اما به هر روی بی مسئولیتی و رها کردن سرنوشت جامعه و نشستن به امید فرایند اصلاح خودبه خودی در راستایی معین را نمی‌پذیرد، برخوردی سخت خصومت‌آمیز دارد.

این گروه فکری برای گریز از چنگ و بال یک غول تناقض گو، که با استدلال خود آن را پرورده‌اند، به نظریه «بی معنا بودن هر نوع تدبیر و محکوم به شکست بودن هر نوع تلاش برای توسعه» پناه آورده‌اند. غول تناقض آن است که اگر توسعه موکول به نو شدن و رشد فرهنگی است، پس این نوع شدن و رشد، خود، موکول به چیست؟ آیا این فرهنگ نخستین بار در غرب، خودبه خود، از بالای جَوّ، یا به دنبال ارشاد تنی چند از مصلحان روشن بین (مثلاً اصحاب دایره المعارف فرانسه یا فلاسفه روشنگری در بریتانیا) روییدن گرفت یا پیش زمینه‌هایی داشت؟ چه طور است که یک تحول مادی و اقتصادی اجتماعی مشخص نیاز به پیش زمینه‌هایی ذهنی دارد، ولی تحول ذهنی هیچ پایه و مایه مادی را نمی‌طلبد. این گروه اساساً در افراط در تعلق خاطر به لیبرالیسم نو چنان دربارهٔ استقلال و بازار آزاد می‌اندیشند که گویا مهمترین برنامه، همانا بی‌برنامگی و بهترین اقتصاددان، همان اقتصاد دان مرده است.

بسیار خوب، اگر پیش زمینه فرهنگی امری اشراقی و ریاضت کشانه و یا مبتنی بر تمدن ذهنی، تحت تعلیم مربیان نوسازی فرهنگی بوده و در مجموع به هیچ پیش زمینه مادی نیاز نداشته، در آن صورت مردم مسئول تمام بدبختی‌های خود از آب در می‌آیند. اما در درون یک جامعه معین، که اعضای آن در سطوح مختلف برخورداری از نعمت‌های مادی و فرهنگی قرار دارند، آیا خوشبخت‌ها هم لزوماً خود با دست باز و همت و عقل خود تمام خوشبختی خود را بنا کرده‌اند، زیرا خود را دچار تحول فرهنگی نموده‌اند؟ قطعا چنین نیست. به این ترتیب به زعم این نظر تا زمانی که نیرویی به کار نیفتد و جهالت همگانی را از هم نپاشد، آدم‌های نوخواه و نوشده نیز در جامعه کماکان عقب می‌مانند. اما آن نیرو از کجا می‌آید؟

پرسش این است که آیا این نیرو با تسلیم شدن همه آرا و عقاید به یک عقیده خاص به

www.SID.ir

Archive of SID

کار می‌افتد؟ آیا در آن صورت یک اصل مهم تجدد خواهی یعنی ضرورت وجود آرای مخالف و نقد و بررسی از بین نمی‌رود؟ آیا این نیرو همانا رسیدن مبشران پیشرفت از خارج و سقوط سنگرهایی چون سنت، منافع مردمی، استقلال‌طلبی، عدالت خواهی و توسعه خواهی است؟ در این صورت آیا در مورد پیشرفتگان نخستین هم از خارج نیرویی وارد شده بود؟ واقعا از کجا؟ آیا تا زمانی که در بر این پاشنه می‌چرخد که جهل و عقب ماندگی مایه بهره برداری و سود و سلطه قدرت‌های برتر است، آن قدرت‌ها، که از سوی شیفتگان فرهنگ نوگرای غربی پیروزی شان هم به دانایی شان منتسب می‌شود، خلاف عقل سلیم خود کار می‌کنند؟ بالاخره آیا نمی‌باید دخالت یک نیرو برای رشد فرهنگ، مثلا برای ساخت مدرسه (که بی شک ابزار اصلی تجدد است و جامعهٔ ما هر پانزده دقیقه به یک کلاس درس نیاز دارد) به کار بیفتد. این نیرو آیا به سرمایه و آن نیز به نظام مالیاتی لازم نیاز ندارد؟ اگر نیاز دارد پس ناگزیر راه مداخله در شرایط مادی نیز باز می‌شود. اگر نیاز ندارد، یعنی اگر قرار است به برتریِ برترها تا مرحله حذف همهٔ اقشار عقب مانده فرصت بدهیم، در این صورت باز در حمایت از ساختارهای مادی موجود دخالت کرده‌ایم و این هر دو یعنی تدبیرهای مادی برای رشد و توسعه با روش‌های متفاوت. البته فقط گاه این رشد، به گونه‌ای نیرنگ‌آمیز توصیف می‌شود زیرا منافع گروهی محدود را بجای مفهوم توسعه می‌نشاند.

باری، در نهایت، آدم‌ها مسئول ارادی و بی قید و شرط محرومیت خودشان از توسعه معرفی می‌شوند، زیرا به جای آنکه منتظر بلوغ و لیاقت خود بمانند، به اشکال مختلف می‌خواهند آن را بسازند. آنان تا زمانی که حرکت در جهت یک راستای معین را نپذیرند متجدد نیستند. گویا روشنفکرانشان با طرح مزاحمت‌ها و موانع خیالی که از طرف نیروهای جهانی و داخلی پدید آمده‌اند، همچنان مردم را در فقر و عقب ماندگی نگه می‌دارند. در عوض، دل دادن به راه‌های معین و تسلیم شدن به تقدیری تصویر شده ،کافی تشخیص داده می‌شود تا درها به سوی بهشت پیشرفت باز شود.

www.SID.ir

Archive of SID

به سوی پیشرفت

اگر یک مشاهده‌گر ازدحام آزار دهنده آمد و شد سواره در تهران بگوید: «شمار» خودروها در شهر زیاد و بنابراین موجب ازدحام شده است، باید اندازه زیاد بودن را نیز نشان بدهد؛ زیرا وقتی این شمار به بیش از «حد» می‌رسد، «مساله ساز» می‌شود. در این صورت مشاهده‌گر می‌باید وضعیت فیزیکی گذرگاه‌ها را وارد بحث خود کند. اما اگر او بگوید «گنجایش» خیابان‌های شهر محدود است، باز لازم است بداند این محدودیت برای چه تعداد خودرو حاصل شده است. به این ترتیب در هر دو حالت، پاسخ واقعی، نیازمند دستیابی به پاسخی دیگر است. تازه، وقتی این دو با هم مطرح شوند نوبت به چگونگی کارکرد آنها، قواعد و مقررات، تغییرات ساختار فیزیکی گذرگاه‌ها و عوامل بهره برداری از آن (یعنی خودروها) و خلاصه رفتارهای ترافیکی می‌رسد.

با این مثال، با موضوع مورد بحث خود بیشتر آشنا می‌شویم. در حالی که گنجایش خیابان‌ها برای خودروهایی که در آن راه می‌روند و بی توجه به رفاه شهروندان، براساس آزادی شخصی و قوه خرید بسیار مکفی برخی از اقشار اجتماعی وارد نظام آمد و شد شده‌اند، ناکافی است و فشار، ازدحام و ناراحتی فراوان و غیر قابل تحمل به بار می‌آورند، پند دادن به اصلاح رفتار ترافیکی چندان کارساز نیست. نابرابری در برابر قانون و امکانات ترافیکی نیز - چه مستقیم و چه نامستقیم - مردم را به رفتار ناهنجار ترافیکی می‌کشاند. اینجا و آنجا آزمونهایی به عمل آمده است که اگر فشار و معطلی و جنگ اعصاب و دود و خستگی، برای آن شهروند جامعه فهیم مدنی اروپا تکرار شود در چه مدت زمان و چگونه و با چه شدتی واکنش ناهنجار از خود نشان می‌دهد.

زمینه‌های مادی از بهره برداری‌های انسانی از آن (که می‌تواند، به تعبیری، همان مفهوم فرهنگ را برساند)، پیوستگی‌های متقابلی با یکدیگر دارند. عوامل اقتصادی اگر نه به طور عام، اما به طور کلی، و اگر نه منحصر به فرد، اما با تاثیر ویژه، اهمیت اساسی در برداشت (طرز تلقی) انسانها داشته‌اند. البته کسانی چون «وبر» یا «پوپر» بیش از حدی به رفتارهای فردی و روش‌شناسی فردی داده‌اند و کسانی چون «پارسونز» (تا حدی مبتنی بر نظر «وبر» و «ویلسون»)

www.SID.ir

Archive of SID

برای عوامل و نهادهای متعارف اقتصادی و اجتماعی اهمیت ویژه قائل شده‌اند. حتی برخی متفکران مکتب مارکسیسم، که اساساً به حوزه‌های فکری اقتصادی تعلق دارند، در دست کم گرفتن عوامل معنوی زیاده روی هایی کرده‌اند (مانند بوخارین) که بر خلاف برخی نگرش‌های متعادل و واقعگرایانه خود ایشان بوده است، از همان آغاز مورد انتقاد واقع شده‌اند، زیرا مارکسیسم ماهیتا نباید عوامل اقتصادی را مطلق کند. به هر تقدیر اهمیت عظیم عوامل فرهنگی و رفتارهای ذهنی و مرامی را نمی‌توان انکار کرد؛ اما تلاش برای جدا ساختن این عوامل از بقیه زندگی عینی اقتصادی و اجتماعی و کوشش برای نشان دادن اینکه آنها تحولی مستقل و ذاتی دارند و از ساختارهایی که در مدتی ثابت می‌مانند و سپس تکوین می‌یابند تبعیت نمی‌کنند، عبث و مصنوعی است.

در مورد فرهنگ، البته، پیشینه تاریخی و انتقال میراث‌های سنتی (که خود بر پایه واقعیت‌های زندگی گذشته قرار داشته‌اند) آنچنان توانمند کار می‌کنند که گاه، هم پایه مادی آنها و هم کارکردهای مادی فرهنگ جاری و معاصر را در ابهام قرار می‌دهند و به جای آن تنها خاطرات فرهنگ گذشته عمده می‌شود. به خصوص بخش باورها، و مهم‌تر از همه باورهای مذهبی (و درجامعه ما مذهب شیعه)، چنین اهمیتی دارند. اگر امروز اینها حوزه‌های مستقل فرهنگی را تشکیل می‌دهند، معنایش بی ثمر بودن بحث درباره ساختارهای اقتصادگذشته و تحول آنها تا به امروز و نیز ساختارهای مادی موجود و ارتباط با جنبه‌هایی از رفتارها و فرهنگ شهرنشینی و صنعتی معاصر نیست. دنیای ما از حیث فرهنگی آنچنان که باورداران به تجدد فرهنگی می‌اندیشند، مرکب از دو بخش جدا از هم با دیوار چین در میانشان، یعنی بخش کوچک تجدد پذیرفته و بخش بزرگتر تجدد ناپذیرفته که هر دو کاملاً یکدست هم باشند، نیست. دنیای ما یک جهان ترکیبی، در حال گذار، با تاثیر پذیری متقابل فرهنگ‌هاست.

وقتی از فرهنگ و رفتار و آرمان‌ها و رابطه آنها با ساختار اقتصادی صحبت می‌کنیم، نباید دچار زیاده روی‌های مکانیست‌های مادی و تکنوکرات‌های تک خطی و جامعه شناسان صوری شویم، که باورداران به نجات بخش بودن مناسبات بورژوازی نیز به آن اقتدا می‌کنند. آنها گاه سعی می‌کنند در شناخت روابط اجتماعی از جزءگرایی و روش‌های متداول در دانش فیزیک و

www.SID.ir

Archive of SID

شیمی و زیست‌شناسی استفاده کنند. مکانیست‌ها و اثبات گرایان با نادیده گرفتن استقلال نسبی فرهنگ‌ها و مرام‌ها (و از آنجا که فرهنگ و جامعه را در سنگر علوم تجربی می‌بینند) به نادرست نسبت به خود تصور دارا بودن انسجام و ماهیت و گاه قاطعیت علمی دارند. تکنوکرات‌های رشته‌های اجتماعی گاه به اقتصاد دانان با دیده حسد می‌نگرند؛ زیرا فکر می‌کنند ایشان به ناحق خود را پایه و مایه همه انواع علوم اجتماعی دیگر قلمداد کرده‌اند. به خصوص چون در علم اقتصاد از روش‌های ریاضی و کمی پیچیده استفاده می‌کنند و اقتصاددانان نیز در این جهان بحرانی مورد مشورت‌های عالی قرار می‌گیرند و شماری از آنان سنگ تقدم مطلق جهان مادی و وابستگی یک سویه فرهنگ به سطح رشد اقتصادی را بیشتر بر سینه می‌زنند، چنین برداشتی به وجود آمده است. در واکنش به آنها، برخی صاحب نظران مسایل مرامی و فرهنگی به مواضع تدافعی غیر عادی و اغراق‌آمیز و علمی پناه می‌برند.

توصیه نمی‌کنم که بحث استقلال نسبی حوزه‌های فرهنگی و مرامی به سکوت برگزار شود و نیز توصیه نمی‌کنم که تاثیرهای مستقل آنها بر فرایندهای رشد و توسعه نادیده گرفته شود. وقتی بحث هایی چون هنر، حقوق، قواعد رفتاری و روان شناختی اجتماعی، مستقل از ارتباط هایشان با ساختارها نگریسته شوند، آن گاه فرصت و گرایش برای گسترش و ژرفانگری بخش‌های مجزا از یکدیگر و ناگزیر و شناخت تاثیرگذاری محدود و معین بر محیط اطراف و در تحول ساختاری (به ویژه بخش انسانی آن) در مجموعه هایی منسجم فراهم می‌آید. در این صورت یافتن رابطه بین همه اجزای موضوع مورد مطالعه اجتماعی با ساختارهای اساسی، بی مورد و بی ثمر خواهد بود، اما در عوض روابط افقی بین آن مجموعه و سایر زیر مجموعه‌های ذهنی و مادی نقش و اهمیت پیدا می‌کند. به این ترتیب ضروری است تجربه بحث و بررسی، کار خود را نه تنها برحسب رشته‌های جداگانه، بلکه بر حسب ضرورت مطالعه ساختارها آغاز کند. مثلا وقتی موضوع مالکیت زمین‌های شهری از طریق ساختار اقتصاد سیاسی در یک جامعه کم توسعه مشخص، مطرح و قانون مندی و ساختارهای آن شناخته شد، موضوع برای بحث مستقل قواعد مالی، حقوقی، رفتاری، فرهنگی و اخلاقی درباره مالکیت زمین‌های شهری باز می‌شود. همه این عوامل غیر اقتصادی، البته به نوبه خود، بر امکان رشد نیروها و بازتاب ساختارها تاثیر

www.SID.ir

Archive of SID

می‌گذارند. هم چنین «تاثیرهای معکوس نیروهای اجتماعی»، یعنی نیروهایی که وارد فضای منسجم حوزه‌های فرهنگی می‌شوند و آن را می‌شکنند یا مستحیل می‌کنند تا به تدریج یا به سرعت فضا و بینش تازه را فراهم آورند، شناسایی می‌شوند. در آن صورت می‌توان بخش‌های تاریخی و ماندگار فرهنگ و اثر آن را در شرایط پیچیده‌تر تبیین کرد.

نتیجه‌ای که من از بحث خود دربارهٔ رابطهٔ حوزه‌های فرهنگی و حوزه‌های مادی می‌گیرم چگونگی روبه رو شدن با تناقض استدلالی نهفته در نظریه تقدم امر آمادگی فرهنگی جامعه در برابر تجدد خواهی نخبگان یا بر عکس است. اما این رودررویی اساساً چه ضرورت و خاصیتی دارد؟ به گمان من این رودررویی به پیشرفت همگانی مربوط می‌شود. آن گروه از اهل تجدد که خود را بیش از این خسته نمی‌کنند و چنین پیشرفتی را وظیفه و مساله خود نمی‌دانند، به هر حال می‌توانند همین جا بحث را تمام شده تلقی کنند. اما اگر بر سر دو راهی رسیده‌ایم، می‌باید دنباله بحث را بگیریم.

این دو راهی چنین است که اگر به توسعه اقتصادی نیاز داریم، ناگزیریم انسان هایی مولد، آماده به زندگی در فضای رو به توسعه و مجهز به فرهنگ هم ساز و کارآمد باشیم. اما اگر چنین انسان هایی را می‌خواهیم و خود را نیازمند رشد فرهنگی می‌بینیم، می‌باید زمینه مادی لازم را از (زیر ساخت‌ها گرفته تا غذا و بهداشت و مدرسه) فراهم کنیم. مردم زحمت کش و محروم و عادی که درگیر نان شب هستند و مسکن و بهداشت کافی ندارند، نمی‌توانند عناصر فرهنگی مناسبی برای کار در عصر ماهواره و کامپیوتر باشند.

اگر به دیدگاه‌های افراطی یا رومانتیستی باور داشته باشیم، شاید بتوانیم به طور صوری و مصنوعی یک تناقض منطقی درونی را از خود دور کنیم. بر اساس دیدگاه‌های راست افراطی هر نوع برنامه توسعه و پیشرفت موکول می‌شود به تجدد خواهی عامه مردم، یعنی به اینکه اولا مردم با تمام وجود هم از شیوه‌های سنتی و هم از هر نوع ابتکار ذهنی برای یافتن طرح و تدبیر پیشرفت بپرهیزند و ثانیا (و حتما) به تدبیرهای معین مربوط به دروه لیبرال کلاسیک دل ببندند. اما بر اساس دیدگاه‌های ماورای چپ، مساله فرهنگی توسعه درگروی آماده کردن شرایط مادی خواهد بود که آن نیز با چند سیاست اقتصادی شناخته شده میسر می‌شود. سیاست هایی چون

www.SID.ir

Archive of SID

مصادره و تبدیل انواع مالکیت‌ها به مالکیت دولتی، برنامه ریزی متمرکز، رشد سریع صنایع سنگین، توزیع درآمد با ضابطه‌های کاملا دستوری و مبتنی بر خواست و اراده یک گروه معین، مهار مصرف به نفع انباشت در رشته هایی خاص و همانند آنها. در حالت اول فرهنگ، خود، توسعه رامی سازد و اساسا پدیده‌ای به نام برنامه‌ریزی توسعه بی معنا می‌شود. در حالت دوم، رشد در راستایی خاص دستور بی چون و چرا می‌شود و همان هم به معنای پیشرفت فرهنگی است. در این حالت نیز سیاست‌های توسعه، ناضرور و حتی بازدارنده و اصلاح طلبانه که نتایج آن‌ها تردیدآمیز است، معرفی می‌شود.

اما امروز در جهان واقع می‌بینیم که چه سان زندگی انسان‌ها به هدر و هلاکت می‌رود، منابع نابود می‌شوند نظامیگری بیداد می‌کند و کشتارها و سرکوب‌های خونین که از سوی قدرت‌های بزرگ و قدرت‌های وابسته به کار می‌رود، همه جا - و امروز در خاورمیانه - رواج دارد، فرهنگ‌های پیشرفته‌تر صنعتی عملا از راه سلطه و سیطره و بهره کشی زیست می‌کنند. بدینسان آنان راهی برای توسعه همگانی بشری باقی نمی‌گذارند، زیرا در آن صورت خودشان نفی می‌شوند. در این میان، امید بی کران بستن به نو شدن به گونه‌ای خاص، قرار گرفتن در مدار تولید پیرامونی و قبول مرکزیت فعلی، دل بستن به سیاست‌های لیبرال کلاسیک که جهان غرب، خود، در یک صد سال گذشته به آن پشت کرده و شکل هایی استحاله یافته از آن را پذیرفته است و از آن بدتر دل سپردن به دو الگوی فکری لیبراسیم و محافظه کاری - چنان که گویا فقط همین دو مایه براشت و نظریه سازی توانمند بود - به خانه ساختن روی موج دریا می‌ماند.

اما ما سیاست‌های رشد سیستمی را نیز می‌شناسیم. در این سیاست، به جای رها کردن سرنوشت شهروندان یک جامعه، به دگرگونی و نوسازی ساختارهای متناسب با فرایندهای رشد و توسعه اقدام می‌شود. مجموعه‌ای از هدف‌های ارادی از یک سو و ارزیابی جامع توانایی‌ها و شرایط مادی از سوی دیگر مطرح می‌شوند. اصلاح و تحول ساختارها، که شامل ارتقای سطح فرهنگ و دانش انسانی است، خود یک انقلاب و تحول در چگونگی زیست انسانی و در جهت تکامل محسوب می‌شود. چنین تحولی می‌باید شامل حذف ساختارهای محدود و بازدارنده ناشی از حضور طبقات مسلط و دالان‌های ارتباطی مکنده - دهنده، که به نفع مراکز قدرت‌های

www.SID.ir

Archive of SID

ضد توسعه کار می‌کنند، باشد.

همهٔ اینها، دست کاری هایی ارادی را می‌طلبد. تناقض منطقی اینجاست که اگر صرفا به فرهنگ و تجدد و نو شدن، جدا از همه واقعیت‌های ساختاری، با دلبستگی افراط‌آمیز نظر داشته باشیم، اما ساختارهای مکنده - دهنده موجود فعالانه کار خودشان را پیش ببرند، آن گاه نه نو شدن حاصل می‌شود و نه توسعه. تحول فرهنگی امری نیست که در خلاء صورت بگیرد. اما وقتی هم که فرایند تحول و اصلاح همه جانبه شروع می‌شود، یقینا کارکردها و نهادهای سابق مقاومت می‌کنند و نتایج کار را پر هزینه و خطرناک می‌سازند.

عدالت اجتماعی، اعتلای فرهنگی، توسعه اقتصادی

به هم پیوستگی انکارناپذیر رشد اقتصادی و اعتلای فرهنگی و ضرورت تبیین پایه‌ای حوزه فرهنگی، از طریق واقعیت‌های اقتصادی ما را بر آن نداشت که ضرورت و حد و اندازه مطالعه مستقل مساله فرهنگی را فراموش کنیم. این، هم در جهت کشف بازدارندگی‌های گذشته و هم در جهت یافتن راه‌های تاثیر و تسهیل آنها بر توسعه اقتصادی و بالاخره برای کشف چگونگی نفوذ موثر عوامل اجتماعی - اقتصادی در آنها در جهت ارتقا و بالندگی شان، معنا پیدا می‌کند. بخشی از فرهنگ جنبه فعال و رشد یابنده دارد. بر مخزن دانسته‌ها و داشته‌ها (Rerertoire) چیزهای بیشتر چون شناخت، پردازش، استنتاج و راه یابی به سمت آموزه‌های تعریف شده را اضافه می‌کند. واقعیت و شناخت زور و نیرنگ قدرت‌ها در برابر محدودیت دانش و امکانات را با امر تلاش برای راه یابی مخلوط نمی‌کند. به عبارت دیگر به دلیل محدودیت‌ها و بازدارندگی‌ها از حرکت نمی‌ماند. این فرهنگ مرکب از انسان هایی است که دارای توانایی، مهارت، هشیاری و مسئولیت اند. چنین انسان هایی در دامن فقر، انزوا، بی بهداشتی و دیگر نکبت‌های عقب ماندگی رشد نمی‌کنند.

اگر رهایی و آزادی فرد با ماهیت توسعه، آمیختگی داشته باشد، هرگز مسئولیت گریزی اجتماعی، بی صبری، کم تجربه گی و بینش محدود جامعه نگر منشأ تجدد و قرار گرفتن در شاهراه رشد و توسعه نتواند شد. اینکه زندگی انسان‌ها به دست تصادف باشد، اما در مقابل هر

www.SID.ir

Archive of SID

کس که در گروه‌های ممتاز عضویت دارد بتواند معنای زندگی خوب را بر حسب منافع ویژه در میانه خودشان تعبیر کنند و به بهای هر خسارت اجتماعی به دنبال آن بروند فرهنگ بالنده و رشد جو به حساب نمی‌آید. این را شنیده‌ایم که در تجربه انقلاب صنعتی و رشد سرمایه داری نخست روحیه ترک دنیایی شکسته شد، اما این ربطی به اینکه اخلاق فردگرایی انحطاط‌آمیز رواج یابد و توصیف زندگی از طریق منافع منزوی و به شدت سود طلبانه و خویشتن بینانه در میان مردم شکل بگیرد ندارد. این اخلاق بخش دیگری از عقب ماندگی فرهنگی و نارسایی مرامی برای رسیدن به مرحله توسعه است.

تقویت روحیه خویشتن خواهی مخرب در میان توده‌های مردم، در شرایطی که تورم و تخریب، آیندهٔ مادی را پایدار کرده و در ذهن‌ها و خاطره‌ها نهادی شده است، از نبود امنیت اجتماعی ناشی می‌شود. آن زمان که شرایط سنتی به نوعی امنیت اجتماعی را پدید می‌آورد و زندگی در سطوحی پایین‌تر به تعادل می‌رسید، گذشته است. حال هر چیز دست خوش تغییرات و آثار رشد بازار و انباشت سرمایه شده است که آن هم در جوامع کم توسعه از نهایت ناهنجاری و ناموزونی برخوردار است. چنین تحولی اگر به تقویت بنیه اقتصادی کافی برسد، می‌تواند تاب تحمل عوارض ناشی از فقر و بیکاری و بی خانمانی را بیاورد، زیرا کل اقتصاد دارای نیروی سیطره و امکان پنهان کردن دردهایش را دارد. چنین چیزی را اقتصاد ایالات متحده تجربه می‌کند؛ غنا و قدرت خیره کننده در برابر فقر و در کنار خیابان زیستن و مردن. اما اقتصادهای پیشرفته دیگری نیز هستند که به قوانین پیشرفته امنیت اجتماعی دست یافته‌اند.

در جوامع پیشرفته صنعتی، به هر حال مبارزه اقشار پایینی به نتایجی دست یافته که بسیار هم ارزشمند است. اما جوامع کم توسعه که هم زیر تهاجم آثار نارسایی و ناموزونی جهان سرمایه داری و هم زیر سلطه گروه‌های حکمران داخلی قرار دارند، به قدر کافی تحول نمی‌یابند، بی آنکه گناهی متوجه مردم باشد. فقدان امنیت اجتماعی و فروریختن مهارگرهای خود به خودی، به فراگیر شدن اخلاق فردگرایانه و منفعت طلبانه و نادیده گرفتن منافع اجتماعی منجر می‌شود. و چنین است که دیگر در خیابان‌های شهر بزرگ، مساله از حد ناسازگاری ساختار فیزیکی گذرگاه‌ها یا فشار خودروها و عدم رعایت مقررات بسی فراتر رفته و خویشتن خواهی

www.SID.ir

Archive of SID

دیوانه وار در آن جا می‌افتد. در چنین شرایطی تجاوزکاران به حقوق مردم از طریق رانندگی، چه به قدرت مالی خود و امکان تامین قانونی در صورت تصادف منجر به فوت دیگران اعتماد داشته باشند، چه از خیره سری جنون‌آمیز بهره برده باشند، معنای «رشد و استقلال فردی» را می‌یابند. ولی از آن مهم‌تر این است که تجدد خواهان ما، همه این ناهنجاری بخش اخیر به حساب عدم بلوغی می‌گذارند که گویا مسئولیت آن متوجه خود مردم است که مانع بالغ شدن فرد می‌شوند و ضمناً گویا ممکن است مستقل از هر پیش زمینه اقتصادی و اجتماعی دیگر به بلوغ تبدیل شود (شاید باگذشت ده‌ها سال).

مساله تامین اجتماعی به سرمایه و امکانات مادی نیاز دارد. در شرایطی که همهٔ این‌ها غایب بوده ارزش‌های اقتصادی و ثروت‌ها به گونه‌ای ناموزون دردست هایی چند انباشت شده باشند، واضح است که تقویت نظام عدالت اجتماعی می‌تواند به منزله انتقال منابع از محل‌های تجملی بی حاصل و ناکارآمد (و چه بسا مضر و تورم زا) به سمت تامین اجتماعی باشد که زمینه ساز رشد فرهنگی است.

اما مساله فقط با فراگیر شدن تامین اجتماعی و آثار خود به خودی آن حل نمی‌شود. این، جنبه‌ای از توسعه فرهنگی است که آن نیز به طور مشخص با امکانات انسانی در استفاده از شیوه‌ها و فنون تازه و با رشد مهارت و تخصص همسازی دارد. چنین امکاناتی محصول تصمیم یک شبه نیست، بلکه یک فرایند؛ است، فرایندی نیازمند انباشت و تولید، ایجاد فضاهای آموزشی، خدمات رفاهی و پشتیبانی کننده فرهنگی و نظایر آن.

از نظر روان‌شناسی اجتماعی، رشد فرهنگی مردم، به جز منابع مادی به شخصیت مستقل و سالم و احساس امنیت و حضور در تصمیم‌گیری‌ها نیاز دارد. مردمی که مسئول سرنوشت خود هستند و نظرشان در زندگی اجتماعی مربوط خودشان به کارگرفته می‌شود یا مورد توجه قرار می‌گیرد و نخبگانشان به معنای واقعی در صحنه فعالیت قرار دادند، دچار اجحاف و تنگ نظری و دشمن خویی نمی‌شوند و در برابر اشاعهٔ روحیه لومپنی و فقر فرهنگی مقاوم‌تر از مردمی منزوی و خودبین خواهند بود .احساس برابری در مقابل قانون با سایر شهروندان احساس قوی و پیچیده‌ای است که سابقه تاریخی منفی را در شمار زیادی از

www.SID.ir

Archive of SID

کشورهای کم توسعه، از جمله در کشور ما، پشت سر دارد. این احساس تا حد زیادی البته از طریق امکانات مادی فراهم می‌شود. به همان مثال رانندگی توجه کنید. در صورت بروز تصادف نادارها از پرداخت جریمه‌ها و ارایه وثیقه مالی ناتوان‌اند، ولی داراها می‌توانند به راحتی مساله خود را حل کنند، حتی اگر تصادف ناشی از بی توجهی آنها به حقوق دیگران باشد؛ این یعنی نابرابری.

برنامه‌های رشد فرهنگی، اگر بخواهد از مدرسه تا دانشگاه، از رسانه‌های عمومی تا سخن رانی‌های محدود را وسیله قرار دهد، نمی‌تواند مقطعی، در خلا و بی پیوند با بقیه ابعاد و پایه‌های توسعه باشد. ارتقای فرهنگی مردم نمی‌تواند فقط وسیله رشد اقتصادی تلقی شود. تضمین و حیثیت ذات انسانی در جامعه، یک هدف است؛ اما این هدف می‌باید بتواند به طور واقعی اثر خود را در بهبود زندگی نیز نشان دهد. پس فرایندهای رشد فرهنگی جنبه سیستمی و هدف ابزاری دارند و نیازمند اتصال منابع و هم سویی با شرایط اقتصادی هستند. آنها نادیده گرفتن انسان‌ها را مطلقا برنمی تابند، همان گونه که به بهانه دموکراسی (معمولا تو خالی) و نظر خواهی از مردم، هیچ نوع دنباله روی عوام پسندانه را نیز توجیه نمی‌کنند. بدین سان لازم است این شیوه در فرهنگ «توسعه فرهنگی» جا بیفتند.

اصل آموزش همکاری به مردم با بیشترین نیروهای روشنفکری و تخصصی و هنری می‌تواند موجب ضربه زدن به خودبینی و شیوه توجیه مسایل اجتماعی از طریق انگیزه‌های محدود فردی شود، در همان حال که بر استقلال و عزت منش فردی می‌افزاید. تکالیف مبرم و راهبردهای اساسی توسعه فرهنگی عملی در یک کلام عبارت است از مبارزه با روش‌های مستقیم و نامستقیم بازدارندگی‌های رشد و آزادی‌های فردی. سیاست توسعه فرهنگی در تامین شرایط رهایی افراد عصر یک جامعه، باید در دفاع و توجیه منافع اجتماعی (که هویت فردی را به بالاترین حد می‌رساند) در برابر منافع شخصی و گروهی یا حتی قیل و قال‌هایی که بیشتر با منافع لحظه‌ای و خوشآمدهای عوامانه سازگار است تا با توسعه فرهنگی، توانمند و خردمندانه عمل کند. اگر هدف رهایی هر چه بیشتر انسان است، راهبردها عبارت‌اند از: پیوند رشد فرهنگی با اخلاق و مسئولیت پذیری اجتماعی، حمایت از اخلاق همبستگی انسانی تا حدی فراتر از

www.SID.ir

Archive of SID

بینش محدود ملی و قومی، تقویت خرد و شجاعت شنیدن و یادگیری حرف‌ها و یادگیری تجربه‌های دیگران از موضعی فعال، با اعتماد به نفس و استقلال و آزادی فردی و بالاخره مبرا بودن از منافع ویژه‌ای که حرکت در راستاهای ایدئولوژیک و وابستگی‌هایی خاصی را به جای «فرهنگ توسعه» جا می‌زنند.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع References

۱- تعریف‌های متداول و به ویژه مفهوم «فهرست و مخزن» و «ادراک جمعی» و «گونه بازتاب به نیاز انسانی» را در یک کتاب فرهنگ تشریحی خوب مانند کتاب زیر می‌توانیم همراه با ذکر منابع آن بیابیم:

G.Duncan Mitchell (ed),A New Dictionary of Socilogy, Roultedg & Kegan Paul, London, 1981.

۲- مراجعه کنید به:

الف) سمینار موانع توسعه ب) سومین کنفرانس برنامه ریزی و توسعه، بازبینی و آینده نگری سیاست‌های توسعه، موسسه عالی پژوهش در برنامه ریزی، تهران، تیر ماه ۱۳۷۳. پ) سمینار برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ۱۳۷۳. ت) سومین کنگره تامین اجتماعی، استراتژی نیروی انسانی ماهر و دارای تامین در موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۴ .ث) چهارمین کنگره تامین اجتماعی، «تامین اجتماعی و توسعه انسانی پایدار»، موسسه‌ی عالی پژوهش تامین اجتماعی، تهران، ۱۳۷۵، «بازنشستگی در نظام جمهوری اسلامی ایران» موسسه عالی پژوهش تامین اجتماعی تهران، ۱۳۷۶. ج) دومین سمینار توسعه صادرات، صادرات غیر نفتی، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن تبریز، تبریز ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰. چ) دومین سمینار سیاست‌های توسعه مسکن، پس انداز انبوه سازی، کوچک سازی، سازمان ملی زمین و مسکن، وزارت مسکن و شهرسازی تهران، ۱۳۷۴. ح) گردهم آیی روی مساله فقر، فقر زدایی در جمهوری اسلامی ایران، سازمان برنامه و بودجه تهران، ۱۳۷۵ د) چهارمین کنگره سراسری همکاری‌های دولت، دانشگاه و صنعت، دانشگاه صنعتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۷ خ) کنفرانس ملی انرژی سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰، تهران، وزارت نیرو.

www.SID.ir

Archive of SID

منابع References

۳- درباره واقعیت و محتوای تاریخی کار امیرکبیر مراجعه کنید به:

الف) آدمیت، فریدون. امیرکبیر و ایران، انتشارات خوارزمی.

ب) اجلالی، فرزام. «امیرکبیر از تحریف تا واقعیت» مجله ایران فردا، شماره ۲۸ آبان ۱۳۷۵.

ج) سالار بهزادی، غلامرضا. امیرکبیر واقعیتی در تاریخ ما، مجله ایران فردا، شماره ۲۹ دی ۱۳۷۵.

۴- مراجعه کنید به:

الف) طباطبائی، جواد. توسعه، فرایند تجدد (مصاحبه)، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۳، آذر ۱۳۷۱.

ب) غنی نژاد، موسی. ایدئولوژی‌های التقاطی و فرهنگ ضد توسعه، مجله فرهنگ توسعه، شماره ۶، خرداد و تیر ۱۳۷۲.

پ) موقن، یدالله. زبان، اندیشه و فرهنگ (مجموعه مقالات)، نشر هرمس، تهران، ۱۳۷۸.

۵- درباره تاریخ معاصر ایران مربوط به آنچه در متن آمده است مراجعه کنید به: مجموعه بازیگران عصر طلایی (ابراهیم خواجه نوری)، خاطرات و تألمات دکتر مصدق (به کوشش ایرج افشار و مقدمه غلامحسین مصدق)، تاریخ بیست ساله ایران (حسین مکی)، امیرکبیر و ایران (فریدون آدمیت)، مصدق (علی جانزاده).

۶- آنتونی آربلاستر. ظهور و سقوط لیبرالیسم غرب، ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز، تهران ۱۳۶۸، فصل ۱۶.

۷- فوکوتساوا یوکیشی. نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، نشر آبی، زمستان ۱۳۶۳.

۸- الف) ژولین فروند. جامعه شناس ماکس وبر، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، نشر نیکان، تهران ۱۳۶۲.

www.SID.ir

Archive of SID

References — منابع

ب) کتاب Social Systems از Talcot Parsons (۱۹۵۱) و کتاب The Strcture of Social Action از همین نویسنده (۱۹۴۰)

پ) ریمون آرون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، سازمان انتشارات انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۶۴، البته این کتاب به طرز غریبی دشمن خویی خود را با اندیشه‌های مارکس و اندیشه نالیبرالی نمایش داده است.

9- N.I.Bukharin, The Economic Theory of Leisure Class, Martin Lawrence, 1927.

10- N.I.Bukckharin, Matrialism, Intro. by A.G.Meyer, A Arbor,Michigan, 1969.

www.SID.ir